

متن سرود مسیحا

و یلَدَت (wyeld'at) (و آن زن به دنیا آورد)

دَبْرَا (db'ra) (فرزند)

دِکْرَا (d'ek,ra) (پسری)

هَآو (haw) (او)

دَعْتِید (d'at,iyd) (کسی است که آماده است)

لِمْرَعَا (lmer'a) (کهنسپرستی کند)

لِکُلْهُوْن (lkulhuwn) (بر همه ی)

عَمَمَه (am_me) (امتها)

شروع سرود:

و یلَدَت (wyeld'at)

دَبْرَا (db'ra)

دِکْرَا (d'ek,ra)

هَآو (haw)

دَعْتِید (d'at,iyd)

دِکْرَا هَآو دَع

دَعْتِید لِمْر

عَا لِکُلْهُوْن عَمَمَه

سیاه و تیره و تاریک و غرق طغیان بود

در انزوای تباهیامید و ایمان بود

به جای باور خوبی به جای نیکی و نور

تمام شهر پر از جهل و جور و کفران بود

کسی به نور به توحید اعتقاد نداشت
صلیب بود که فرمانروای نجران بود
و ناگهان کسی از نور نامه ای آورد
که واژه واژه‌هکالمش کالم قرآن بود
وجود اهل کلیسا به اضطراب افتاد
تمام شهر از آن واژه ها هراسان بود
در آن میانه یکی گفت بایدش دیدن
که بوی حضرت عیسا به نامه پنهان بود
و کاروان نصارا به سوی یثرب رفت
دوباره پرچم ابلیس غرق جوالن بود
نشسته در دل مسجد چو آفتاب احمد
نگین خاتم گیتی میان یاران بود
خطابشان به محمد بدون پاسخ ماند
سکوت سرد پیمبر شکستشان میداد
شکسته بود غروری که در دل و جان بود
کسی به سمت علی رهنمایشان میشد
به دست حیدر کرار مشکل آسان بود
درآورد ز تن این لباس و زیور را
کلید کار به دست امیر امکان بود
دوباره مسجد و احمد.. و حال ؛ گفت و شنود
هرآنچه گفت محمد دلیلو برهان بود
عرق نشسته به رخسارشان ز استیصال
دوباره چشمهی تنزیل وحی جوشان بود

بگو پیمبر ما... ای رسول رحمانی
بگو رسول مکرم که عین قرآنی
کنون که باور خود را، غلط نمی دانید
کنون که بر سر کفرید و دور از ایمانید
رها کنید جماعت دگر مجادله را
که صادقان نپذیرند جز مباحله را
بگو ز ما... پسرانم... شما پسرهاتان
بگو که فاطمه از ما... شما و زنهاتان
بگو که جان من و جانان مقابل هم
و ثم نبتهل... ای..

اهل شرک و عدم..

شب سیاه گذشت و طلوع فردا شد
شعاع پرتو خورشید تا هویدا شد
پر از جماعت و مردم تمام صحرا شد
و وعدهگاه برای دعامهیا شد
....

سکوت محض فرا می گرفت دنیا را
و خیره ماند جماعت سپاه ترسا را
و ناگهان همه عالم به شوق و شور آمد
ز سمت مشرق یثرب دوباره نور آمد
قدم قدم همه ی ممکنات در تجلیل
هوای دشت پر از عطر بال جبرائیل
که پنج نور ز شرق مدینه می تابید

چهار ماه و ستاره به گرد یک خورشید
گرفته دست حسین و گرفته دست حسن
از آن دو نیست برایش عزیزتر یک تن
کمی عقب تر از احمد ملیکه ی دو جهان
رسیده حضرت زهرا...رسیده فخر زنان
رسیده نوبت آن تا بیاورد جان را
عیان کند به جماعت دلیل و برهان را
بیاورد به معانی شروط ایمان را
که جان خویشبخواند امیر امکان را
چنان که نور جهان است تابش خورشید
علی...ست جان محمد علی است بی تردید
قیامت قیامت و قامت قیامت
قیامت کرده ای ای سرو قامت
موذن گر ببیند قامتت را...
به قد قامت بماند تا قیامت
طنین نام پاکت دلنشین است
کجا جز تو امیرالمومنین است
به نجران تا خبر از نامت افتاد
مسلمان شد دل و در دامت افتاد
تو که جان پیمبر در زمینی
چرا بعد از نبی خانه نشینی..
از روزی که تو را خانه نشینت کرده اند...
بخوان دعای فرج را...

زمین را چشم به راه پسرت گذاشته اند..

دعا اثر دارد..

دعا کیوتر عشق است؛ بال و پر دارد

بخوان دعای فرج را؛ که زاده ی حیدر

طلوع حضرت عیسی؛ به پشت سر دارد

...

یه روزی، یه روزگاری میاد اون مرد بهاری

از کنار قله ی مهر، با عطش، با بی قراری

میاد و میره زمستون؛ چشامون میشه گلستون

مهدی...صاحب زمانو؛ می بینیم با این چشامون

اللهم عجل لولیک الفرج

کاری از گروه فرهنگی نوای یاس

NavayeYas.com